

گلدونه

نه سیخ بسوزد، نه کباب

کی تاحالا نشسته‌ام این‌جا و دارم ته خودکارم را می‌جوم. کلی مطالعه کرده‌ام و کلی مطلب جمع کرده‌ام، ولی نمی‌دانم از کجا شروع کنم و به کجا ختم کنم. توی همین فکرهایم که کسی در می‌زند. خودم را جمع و جور می‌کنم و می‌گویم: بفرمایید! سری از میان در پیدا می‌شود که روی لبش، لیخندی نشسته.

— سلام!

سعیده است. می‌توانم به سبک فیلم‌های این روزهای سیمای فخمیه و سینما در جوابش بگویم: «به‌به سعیده‌خانم! از این طرف‌ها؟» یا «ببین کی اومده.» یا...

یا چه می‌دانم؟ هرچیزی جز سلام، ولی من بلند می‌شوم و می‌روم جلو.

— سلام سعیده‌خانم! چه عجب یادی از ما کردی. در آغوشش می‌گیرم و تعارفش می‌کنم تا بنشینند. چند دقیقه‌ای می‌گذرد و سعیده از ریز و درشت فامیل می‌پرسد.

بالاخره می‌گوید: خُب! داشتی چه کار می‌کردی؟ فکر کنم داشتی مطلبی می‌نوشتی.

دست می‌گذارد روی داغ دلم. می‌گویم: هنوز که نه. راستش داشتیم فکر می‌کردم که چطور شروع کنم. می‌خواهم مطلبی درباره مجالس عزاداری زنانه، سفره‌های نذری و حاشیه‌های آن بنویسم، ولی نمی‌دانم چه‌طور که نه سیخ بسوزد، نه کباب.

کمی فکر می‌کند و می‌گوید:

بنویس،

«همه‌چیز با یه دعوت شروع شد». بنویس، همه‌چیز بستگی دارد به این که شما چه‌جور آدمی هستید و صاحب سفره چه‌جور آدمی. این مسأله ممکن است حالت‌های مختلفی برای حضور شما در مجلس ایجاد کند. فرض می‌کنیم تصمیم دارید در یک روضه با کلاس! شرکت کنید.

۱. شما اعتمادبه‌نفس بالایی دارید؛ پس همان لباس‌های همیشگی‌تان را بپوشید و بروید روضه. (ان‌شاءالله که قبول باشد.)

۲. اعتمادبه‌نفس شما پایین است و کلاً نمی‌توانید هم‌رنگ جماعت نشوید.

۳. خودتان هم با کلاس هستید و مشکلی با این قضیه ندارید.

بنویس، اگر جزء گروه‌های ۲ و ۳ هستید، باید به نکات زیر توجه کنید.

۱. در اولین فرصت یک نوبت آرایشگاه بگیرید.

همین امروز، دخترم را برده بودم آرایشگاه تا موهایش را کوتاه کنم. دیدم روی دیوار سالن یک اطلاعیه زده که «گیریم مجالس عزاداری پذیرفته می‌شود!»

از آرایشگر پرسیدم، خانم! این دیگر چه صیغه‌ای است؟

گفت ما طوری صورت شخص را گیریم می‌کنیم که غم و اندوه در چهره‌اش مشخص باشد. درضمن اگر گریه هم کرد، چهره‌اش ملیح‌تر و دوست‌داشتنی‌تر به‌نظر برسد. بالاخره شاید یک تازه‌عروسی بخواند برود خانه مادرشوهرش روضه؛ خُب چشم همه فامیل داماد دنبال عروس است دیگر!

۲. سری به کمد لباس‌هایتان بزنید. اگر لباس مجلسی آبرومند، مناسب عزاداری دارید که هیچ وگرنه یک وقت بگذارید و بروید بازار.

البته گلدونه‌جان! نمی‌شود در مورد همه‌چیز، خانم‌ها را سرزنش کرد. بالاخره خیلی از خانم‌ها دوست دارند که همیشه آراسته باشند. بعضی‌ها حتی به رنگ و طرح جوراب‌شان هم دقت می‌کنند. منظور من آن دسته از خانم‌ها هستند که همه فکر و ذکرشان می‌شود لباس و آرایش.

می‌گویم: این‌جایش را دیگر خودم می‌دانم چه کنم. عنوان می‌زنم که:

پرونده ویژه



راستی سفره کی بود؟

اگر یادتان رفت که به چه سفره‌ای دعوت شده‌اید، هیچ مشکلی نیست. تنها کافی است کمی به شکل و شمایل سفره دقت کنید.

سفره ام‌البینین (علیه السلام): نان، سبزی، ماست، آب‌نبات. در کنار این سفره، زیارت ام‌البینین و زیارت‌نامه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) خوانده می‌شود.

سفره حضرت فاطمه (علیه السلام): نان، پنیر، سبزی، کاجی، آجیل مشکل‌گشا، شیرینی.

سفره حضرت رقیه (علیه السلام): نان، پنیر، سبزی، خرما. این سفره با شمع و خشت خام (به‌عنوان بالش حضرت رقیه) به یاد خرابه‌های شام تزئین می‌شود.

سفره حضرت قاسم (علیه السلام): نان، پنیر، سبزی، شیرینی، شکلات، نقل، گل، شمع و حنا. این سفره روز هفتم محرم پهن می‌شود.

سفره حضرت ابوالفضل (علیه السلام): این سفره پرتجمل است و انواع خوراکی‌ها را در آن قرار می‌دهند. عدس‌پلو، آش رشته، نان، پنیر، سبزی، خرما، حلوا، میوه، شیرینی و آجیل مشکل‌گشا.

سفره پنج صغیر (دو طفلان مسلم، حضرت رقیه، حضرت علی‌اصغر، حضرت محسن): نان، پنیر، سبزی، خرما، کاجی، میوه. در کنار این سفره یک گهواره سبزه‌پوش نیز قرار دارد. درضمن همه چیز این سفره از کاسه و بشقاب گرفته تا گل و گلدان سبزرنگ است.

سفره امام حسن (علیه السلام): کوکوسبزی، سبزی‌پلو، خیار، قفل‌دل‌های، سبزی، هندوانه سربسته، نان، پنیر، خرما، آجیل مشکل‌گشا که در توره‌های سبز قرار گرفته و با روبان سبز تزئین شده است. این سفره را معمولاً در روز بیست‌و‌هشتم صفر می‌اندازند. همه‌چیز سفره؛ حتی غذاها نیز باید سبز باشند.

آش زین‌العابدین بیمار: آشی بی‌رنگ و بدون طعم از انواع حبوبات.

سفره امام علی (علیه السلام): شیر، نان و نمک.

سفره امام زمان (علیه السلام): شیربرنج، نان، پنیر، سبزی و حلوا. و بعد می‌نویسم؛

از شیر مرغ تا جون آدمیزاد

تازه‌غذایان را میل کرده‌اید و مشغول تماشای دکوراسیون منزل و محک زدن سلیقه صاحبخانه هستید که خانمی ساک (پاکت، کیسه زباله یا هرچیز دیگر) بزرگی را جلو می‌کشد و در آن را باز می‌کند. توی بساطش از جوراب و روسری گرفته تا انواع مانتو و لباس مجلسی پیدا می‌شود. در یک چشم بهم زدن، تمام وسایل توی اتاق پخش و دست‌به‌دست می‌شوند و دوستان مشغول «پرو» هستند. یک مغازه سیار بدون گاز، برق، تلفن و مالیات.

سیده می‌گوید: هفته پیش، مدیر مدرسه دخترم مادرها را دعوت کرده بود به جلسه اولیا و مربیان. همین‌که جلسه تمام شد، یک‌دفعه مادر یکی از بچه‌ها یک

کیسه بزرگ را جلو کشید و شروع کرد به بساط کردن. از تعجب دهانم باز مانده بود. بارها و بارها در مترو با این اتفاق روبرو شده بودم، ولی این یکی دیگر نوبر بود. فکر کنم به‌زودی شاهد بروز این پدیده در کلاس درس دانشگاه‌ها، کانون‌ها و فرهنگ‌سرا و... هم باشیم. خدا را چه دیدی؟ هیچ بعید نیست. این را هم من می‌گویم؛ بنویس؛

اجی مجی لاترَجی

در گوشه اتاق چند نفر دور هم جمع شده‌اند. خانمی دست‌هایش را مثل شعبده‌بازی که می‌خواهد یک خرگوش را از توی کلاه دربیاورد، توی هوا بالا و پایین می‌برد، زلزل به روبرویش نگاه می‌کند و زیر لب چیزهایی می‌گوید. همه منتظر یک اتفاق هستند. خانم شعبده‌باز بالاخره دستش را روی زانوی طرف می‌گذارد و کمی مکث می‌کند.

- برو خیالت تخت! دیگر درد سراغت نمی‌آید. انرژی‌درمانی من حرف ندارد. فقط کافی است یک بار انرژی من بخورد به محل درد، اصلاً جوان می‌شوی.

کسی می‌پرسد: خانم می‌شود آدرس منزل‌تان را بدهید؟ زن سری تکان می‌دهد.

- نه شرمند عزیزم! من به کسی آدرس نمی‌دهم؛ شوهرم با این کارها مخالف است. من خودم می‌آیم روضه.

ماجرای هنوز تمام نشده. هنوز چیزی نگذشته که با خودتان فکر می‌کنید؛

من هم باید به کاری واسه اون دنیام بکنم

تازه برگشته‌اید که احساس می‌کنید شما هم آن تهمه‌های مغزتان یک سفره نذری فراموش شده دارید. همیشه این‌چنین وقت‌ها یک عده‌ای هستند که خیلی خاطر شما را می‌خواهند و کلاً به عشق شما زنده‌اند. همیشه دل‌شان می‌خواهد شاهد موفقیت‌های شما باشند و شما گل سرسید همه اجتماعات باشید! فقط کافی است گوشی تلفن را بردارید و شماره‌شان را بگیرید. طی سه‌سوت یکی از مؤسسات طراحی و تزئینات جشن‌های تولد، عروسی، خنابندان، ولنتاین، سفره‌های نذری و... خدمت می‌رسد و سفره‌ای برایتان می‌اندازد، آن سرش ناپیدا...

دکوراسیون خانه هم کمی تغییر کند، بد نیست. برای روحیه‌تان هم خوب است. فقط حواس‌تان به جیب مبارک باشد.

برنده‌المپیاد...

حالا شما یکی از حرفه‌ای‌ها در پهن کردن سفره شده‌اید. منتظر باشید تا در ایام محرم در یکی از مسابقات سفره‌های نذری، آشپزی غذا‌های نذری و تزئین آن‌ها که توسط فرهنگسراها و مراکز مربوط به بانوان برگزار می‌شود، شرکت کنید. شما حتماً اول می‌شوید. آن‌وقت

است که کاپ را به خانه برده و لیاقت‌تان را به همه ثابت کرده‌اید.

حرف آخر

ولی گلدونه‌جان! غرض از گفتن این حرف‌ها توهین به هیچ‌کس و هیچ مجلسی نیست؛ هدف تنها بیان گوشه‌ای از آفت‌های بعضی از مراسم‌هاست. (دقت کنید؛ تأکید ما روی واژه «بعضی» بسیار جدی است)

شهید مطهری می‌گوید: «علاوه‌بر همه دستورها، ما باید وقتی که زندگی می‌کنیم، یک نوع برداشت‌های دیگری هم در زندگی داشته باشیم که در آن برداشت‌ها عملاً داریم می‌گوییم من مسلمانم. این برداشت‌ها در لباس ما باید ظاهر باشد، در قیافه ما باید ظاهر باشد، در مجالس ما باید ظاهر باشد، در شروع ما به کارها باید ظاهر باشد، در همه‌ی شئون زندگی ما باید ظاهر باشد... ما در این مسائل نه شعار ملی باقی گذاشته‌ایم، نه شعار اسلامی.» هیچ سندی در مورد نحوه برگزاری این سفره‌ها به این شکل از جانب معصوم نرسیده است. در هیچ کجای اسلام سفارش نشده که در سفره امام زمان (علیه السلام) شیربرنج باشد و در سفره حضرت ابوالفضل (علیه السلام) عدس‌پلو با آش رشته.

چرا سفره امام حسن مجتبی (علیه السلام) باید همه‌چیزش سبز باشد؟

چرا اگر کسی به نیت حضرت رقیه (علیه السلام) سفره بیندازد و قورمه‌سبزی بدهد، همه می‌گویند این که سفره حضرت رقیه نیست؟ چرا حاشیه‌های این مراسم‌ها این‌قدر پررنگ است؟

این‌جاست که می‌گویند فرع‌ها بر اصل سوار شده‌اند. گلدونه‌جان! امیدوارم مطلب چاپ بشود و نه سیخ بسوزد و نه کباب!

نفسم را با صدا بیرون می‌دهم و می‌گویم: من هم دلم می‌خواهد این حرف‌ها به گوش همه دخترانه‌ها برسد. این حرف‌ها خیلی وقت است که روی دلم سنگینی می‌کنند.

